

مقایسه تطبیقی آرای اعتقادی عمر خیام و ابوالعلائی معری

عزت ملا ابراهیمی^۱

تغرید زعیمیان^۲

چکیده

شاعران و نویسندگان در هر گوشه‌ای از جهان و در هر دورانی، پیوسته از آرا، افکار و اندیشه‌های یکدیگر تأثیر می‌پذیرند. این پژوهش که به روشی توصیفی - تحلیلی و برپایه‌های اصول مکتب آمریکایی تدوین شده، مقایسه‌ای تطبیقی میان مبانی فکری و زیرساختهای اعتقادی دو شاعر نامور ایرانی و عرب است. نگارندگان در این مقاله نخست به بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و فکری این دو اندیشمند برجسته پرداخته‌اند. چه اینها در شکل‌گیری شخصیت فردی و ادبی آن دو نقش به‌سزایی داشتند. تا بدانجا که آرا و افکار دو شاعر متأثر از اوضاع و احوال زمانه‌شان بوده است.

بی‌شک میان اندیشه‌های آن دو تشابه‌ای نزدیک وجود دارد، به طوری که در بیشتر موارد شیخ سخنان ابوالعلاء در آرای خیام جان می‌گیرد. دو شاعر با وجود دیدگاه‌های فلسفی مشابه غالباً هم‌صدا، هم‌سخن و هم‌عقیده با یکدیگر بوده‌اند؛ البته گاهی نگرش آن دو با یکدیگر تفاوت داشته که بیان این تشابه‌ها و اختلافها از دستاوردهای اصلی این پژوهش است.

واژگان کلیدی

مبانی اعتقادی، خیام، ابوالعلاء، عقل، جبر.

1. Email: mebrahim@ut.ac.ir

۱. دانشیار دانشگاه تهران

2. Email: Tzaimian@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

پذیرش نهایی: ۱۳۹۵/۵/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۸

طرح مسأله

عمر خیام نیشابوری، حکیم، فیلسوف، ریاضیدان و ترانه‌سرای نامور ایرانی است که نغمه‌های شورانگیز او سبب شده تا همه دنیا او را متعلق به نوع بشر و غیر وابسته به حکومت یا مملکتی خاص بدانند. خیام اندیشه‌های خود را در قالب رباعیات زیبا که برای تمام نسلها جذاب بود، باز می‌گفت. آثار خیام عموماً مختصر و کم حجم، اما عمیق و پر محتوایند. او حتی در شعرسرایی نیز قالب کوتاه رباعی را برگزیده؛ گویا به علت تبحر در علوم فلسفه، ریاضی و نجوم، هنر شاعری را دون شأن خود می‌دانسته است. برخی نیز امساک او را در سخن‌گویی به بخل در نشر علوم تعبیر کرده‌اند (جعفری، ۱۳۶۵: ۱۱۵-۱۱۷).

ابوالعلاء معری نیز فیلسوف، شاعر و اندیشمند برجسته عرب است که از مواهب فطری بی‌مانندی بهره داشت و دانش عظیمی را به مدد تلاش و جدیت خود فرا گرفت. افزون بر آن نابینایی و عزلت، امکان تألیف و تصنیف بیشماری را برایش فراهم ساخت (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۸). از این رو حدود سی کتاب و رساله به نظم و نثر نگاشت و در موضوعات بسیاری از قبیل ادب، لغت، فلسفه، دین و اجتماع ماهرانه سخن گفت.

اندیشه‌های ابوالعلاء بر برخی از شاعران ایرانی چون خیام نیشابوری تأثیر گذارد. با بررسی عقاید خیام به خوبی درمی‌یابیم که وی، در بسیاری از افکار و عقاید خود مرهون آرای ابوالعلاء بوده است. غیر از خیام و تأثیرپذیری مشهود در رباعیاتش، می‌توان به دانتی و میلتون نیز اشاره کرد که تحت تأثیر اندیشه‌های ابوالعلاء بوده‌اند. "کمدی الهی" دانتی و "بهشت گمشده" میلتون شباهتهای فراوانی با "رسالة الغفران" معری دارد.

کلیات تحقیق: هدف از این پژوهش بررسی اثرگذاری و اثرپذیری میان ادب فارسی و تازی بوده و سعی شده است تا تشابهات و تفاوت‌های درونمایه‌های اعتقادی در سروده‌های دو شاعر مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. نگارندگان به روشی توصیفی - تحلیلی و بر اساس اصول مکتب آمریکایی کوشیده‌اند تا به تبیین اندیشه‌های اعتقادی دو شاعر بپردازند. در واقع آنان به دنبال یافتن این پرسش بوده‌اند که چه شباهتها و تفاوت‌هایی میان افکار دو شاعر وجود دارد و این مضامین تا چه اندازه بر سبک هنری آنان تاثیر داشته است؟

پیشینه تحقیق: درباره سخن‌سرای بلندآوازه ایرانی، حکیم عمر خیام نیشابوری و نیز

اندیشمند ژرف‌اندیش جهان عرب، ابوالعلائی معری، کتابها و مقاله‌های بیشماری به طور جداگانه یا در حوزه ادبیات تطبیقی نوشته شده است. با این همه هنوز جای بسیاری از پژوهش‌های بایسته و مطالعات بنیادی در این عرصه خالی به نظر می‌رسد. در نگاهی کلی به آثاری که در مجامع دانشگاهی ایران در پیوند با خیام و ابوالعلاء و در چارچوب ادبیات تطبیقی نگاشته شده است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. سید حسین سیدی و فرامرز آدینه کلات، (۱۳۸۹)، «بررسی تطبیقی مرگ در اندیشه ابوالعلاء معری و عمر خیام نیشابوری»، ادبیات تطبیقی، سال اول، شماره ۲.
 ۲. قاسم مختاری و سحر محبی (۱۳۹۳)، «بینامتنی قرآن و نهج‌البلاغه در اشعار خیام نیشابوری و ابوالعلاء معری»، پژوهش‌های ادبی - قرآنی، سال دوم / شماره اول.
- چنانچه ملاحظه می‌شود این مقاله‌ها با رویکردی خاص به بررسی آرا و افکار دو شاعر پرداخته‌اند. اما تاکنون پژوهش مستقلی درباره مبانی اعتقادی دو شاعر ارائه نشده است.

زندگی شخصی و روزگار سیاسی دو شاعر

خیام: غیاث‌الدین أبو‌الفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری، حکیم، ریاضیدانان، شاعر و از برجسته‌ترین ستارگان عرصه دانش و ادب فارسی بود که در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم دیده به جهان گشود (حقی، ۱۹۸۷: ۷). سالروز تولد، زندگی، افکار و وفات این شاعر و فیلسوف برجسته ایرانی در حاله‌ای از ابهام فرو رفته و با روایات و افسانه‌های عجیبی در آمیخته است (آقایانی، ۱۳۸۵: ۱). در منابع و اسناد کهن نیز مطالب ضد و نقیض فراوانی درباره او وجود دارد (حسن‌لی و حسام‌پور، ۱۳۸۸: ۱۰۰). عصر خیام مصادف با سلطه فرمانروایان سلجوقی بر سرزمین ایران بود. سلجوقیان با تدبیر زمامداریانی چون آلپ ارسلان و ملکشاه توانستند به سرعت در ماوراءالنهر و خراسان پراکنده شوند و دولتهای غزنوی و قراخانی را در برابر خود به زانو درآورند. آنان مدتها بر ایران و بسیاری از ممالک اسلامی، از ترکستان گرفته تا سواحل دریای مدیترانه حکم راندند (عریض، ۱۹۶۶: ۱۸). در حقیقت کاردانی‌های وزرای دربار سلجوقی همچون خواجه نظام‌الملک بود که سبب شد این حکومت در ردیف دولتهای درخشان آن روزگار جای گیرد (فرزانه، ۱۹۷۵: ۱۵۷).

با این همه اغلب سلاطینی که در این دوره بر ایران حکومت داشتند، مردانی فاسد،

بی‌رحم، عیاش و سفاک بودند (حنفی، ۱۹۹۲: ۴۵). روزگار بیماری که جایی برای اهل تفکر و اندیشه در آن وجود نداشت و به گفته خیام «از اهل علم شمار اندکی با هزاران محنت، باقیمانده بودند و از غفلتهای زمانه سود جستند و به تحقیق در علم و پایدار کردن آن پرداختند» (محمدی، ۱۹۹۵: ۲۴۷).

ابوالعلاء (۳۶۳ - ۴۴۹ ه.ق): احمد بن عبدالله بن سلیمان تنوخی در معرۀ النعمان، شهری میان حمص و حلب دیده به جهان گشود. در کودکی به بیماری آبله مبتلا شد که به ناینمایی او انجامید (ابن خلکان، بی تا: ۱/ ۱۱۳). ابوالعلاء آموزش مقدماتی را نزد پدر در زادگاهش فراگرفت. سپس برای دانش اندوزی به حلب رفت که در زمان سیف الدوله حمدانی از کانونهای مهم علمی به شمار می‌رفت (سیوطی، ۱۹۷۹: ۳۱۵/۱). به تدریج چندان دانش و اندیشه‌های فلسفی ابوالعلاء شهرت یافت که از دور و نزدیک برای بهره‌گیری از علوم گسترده و نبوغ کم نظیر او به دیدنش می‌شتافتند (برای اطلاع بیشتر از زندگی شاعر نک: ابن الأبناری، ۱۹۸۵: ۴۲۵؛ ابن بنت الشاطی، بی تا: ۶۲؛ یازجی، ۱۹۸۸: ۱-۳).

دوران زندگی ابوالعلاء با عدم ثبات سیاسی و اجتماعی در شرق و غرب جهان همراه بود. روزگاری که در آن به سر می‌برد، آکنده از انواع بیماریهای دینی و اخلاقی بود. ضعف خلفای عباسی در این دوره منجر به از هم پاشی حکومت مرکزی بغداد شد و زمینه را برای بوجود آمدن دولتهای خودمختاری در جهان اسلام فراهم ساخت. از جمله این‌ها باید به دیلمیان در عراق، آل بویه در فارس، علویان در طبرستان، سامانیان در ماوراءالنهر، غزنویان در هند و افغانستان و... اشاره کرد (بستانی، ۱۹۹۷: ۱۸). ابوالعلاء معری با سه حکومت دیلمی، حمدانی و فاطمی هم عصر بوده و دوره حکمرانی چهار خلیفه عباسی را به چشم دیده است (جندی، ۱۹۹۲: ۱۳۵).

روزگار پر آشوب ابوالعلاء مصادف با حمله‌های گسترده رومیان بر سرزمینهای اسلامی بود که در نتیجه ضعف سیاسی دولت عباسی را به همراه داشت. از نظر اجتماعی نیز وضع بدین منوال بود. شکاف طبقاتی، مالیاتهای کمرشکن، فقر و بدبختی، سایه سنگین خود را بر مردم آن دیار گسترانیده بود (حبابی، بی تا: ۳۱).

مقایسه آرای اعتقادی خیام و ابوالعلاء

تأثیر پذیری متقابل میان شعرا از دیرباز متداول بوده است. حکیم عمر خیام از جمله بزرگان عرصه علم و ادب بشمار می‌رود که اشعار خود را با تأثیرپذیری از افکار و اندیشه‌های ژرف ابوالعلاء معری سروده. بی‌شک خواننده اشعار خیام که مطالعه‌ای در دیوان "لزوم مالایلم" معری و سایر آثار او داشته باشد، به وضوح می‌تواند اشتراک فکر و آرای اعتقادی این دو شاعر را دریابد. به‌رغم وجود فاصله زمانی، تفاوت مکانی و اختلاف نژادی میانشان، هر دو دیدگاه‌های اعتقادی مشترک خود را به نظم درآوردند و ماهرانه «توانستند شعر را با علم کلام و فلسفه درآمیزند» (حفنی، ۱۹۹۲: ۴۶). ناگفته نماند که عمر خیام با زبان عربی آشنایی کامل داشت و گویا اشعار ابوالعلاء را مطالعه کرده بود. با این فرض شاید بتوان منشأ تأثیرپذیری خیام را از همین نکته دریافت. اگر از وجود برخی اختلافات فرهنگی، علمی و شخصیتی میان خیام و ابوالعلاء صرف نظر کنیم، وجوه اشتراک فراوانی میان افکار آن دو خواهیم یافت. با این همه در موارد اندکی آنان در دو قطب مخالف یکدیگر قرار می‌گیرند. مهمترین مبانی اعتقادی مشترک میان اندیشه‌های خیام و ابوالعلاء عبارت است از:

۱. ایمان به پروردگار جهان هستی

سخن گفتن از اقتدار، مهرورزی و لطف گسترده پروردگار نسبت به بندگانش، از وجوه مشترک اعتقادی در سروده‌های خیام و ابوالعلاء است. ابوالعلاء به خوبی می‌داند که مالکیت حقیقی جهان هستی از آن خداست. اوست که زنده می‌کند و می‌میراند. پس تنها بر او توکل دارد (۱۹۹۲: ۵۳۲):

یا خالقِ البَدْرِ و شَمْسِ الضُّحَى فِی کُلِّ حَالٍ عَلَیْکَ

(ای آفریننده ماه و خورشید صبحگاهی، تکیه‌ام در هر حال تنها بر توست).

خیام نیز درباره وجود خداوند و قدرت لایزال او هیچ شکی ندارد. بلکه سؤالهای او در مورد راز آفرینش انسان است. از این رو پرسشهای فراوانی در خصوص جایگاه انسان در این بیکران هستی مطرح می‌کند. او خوب می‌داند که کسی به «اسرار ازل» دسترسی ندارد. ولی با این حال نمی‌تواند ذهن پرسشگر خود را نادیده بگیرد. از این رو خیام با اشاره به فناپذیری خود، سخن از لطف خداوند و ناتوانی بندگان به میان می‌آورد (۱۹۹۱: ۲۹۰):

آنم که زهیچم بوجود آوردی آنم که بسی به من نکویی کردی
چون عاجز تقدیر توام معذورم مادام که باقی است زخاکم گردی

۲. اخلاق و دینداری

ابوالعلاء عالی‌ترین تجلی دینداری را در کردار نیک و انصاف ورزیدن با دیگران می‌داند
(۱۹۹۲: ۴۱۶):

الدین انصافُك الأَموام کلَّهُم وأی دین لآبی الحقِ إن وَجبا
(دین به معنی انصاف ورزیدن و رفتار عادلانه با مردم داشتن است. آن که حقوق دیگران
را پایمال می‌کند، دین ندارد).

خیام نیز دینداری را در متخلق شدن به اخلاق والا تعریف می‌کند (۱۹۹۱: ۹۷):
سنت مکن و فریضه حق مگذار و این لقمه که داری ز کسان باز مدار
غیبت مکن و خلق خدا را مازار در عهده آن جهان منم باده بیار
آن دو از اختلاف مردم بر سر دین و شک و تردیدشان در این باره که منجر به ایجاد
هرج و مرج در جامعه می‌گردد، سخن می‌گویند. ابوالعلاء افکار دینی مشتت جامعه را مورد
انتقاد قرار می‌دهد (۱۹۹۲: ۵۰۸):

وَجَدْتُ النَّاسَ فِی هَرْجٍ وَ مَرْجٍ غَوَاةٌ بَیْنَ مُعْتَزِلٍ وَ مُرْجِی
فَشَأْنُ مُلُوكِهِمْ عَزْفٌ وَ نَزْفٌ وَأَصْحَابُ الْأُمُورِ جُبَاهُ فَرْجٍ
(مردم در شک و تردید بسر می‌برند. آنان میان مذهب معتزله و مرجئه گرفتارند.
زمامداران آنها جز لهو، لعب و چپاول به کار دیگری نمی‌پردازند و آنانکه در راس امورند
جز خراج گرفتن از مردم، کار دیگری ندارند).

خیام نیز در این راستا چنین سروده است (۱۹۹۱: ۹۲):

قومی متفکرند در مذهب و دین جمعی متحیرند در شک و یقین
ناگاه منادی برآید ز کمین کای بی خبران راه نه آنست و نه این

۳. عقل‌مداری و خردورزی

ایمان مطلق به عقل و عقل‌گرایی از دیگر نکات مشترک در دیدگاه‌های اعتقادی خیام

و ابوالعلاء است. چه، «جهل در انسان احساس حیرت عظیمی پدید می‌آورد که از هر چه نمی‌داند دچار ترس و حیرت شود» (اونامونو، ۱۳۸۰: ۱۹۶). آن دو از روشنفکران و اندیشمندان زمان خود محسوب می‌شدند و به خردورزی و ملاک قرار دادن عقل شهره بودند. به اعتقاد ابوالعلاء عقل راه روشنی برای زهد ورزیدن و پاک سرشت شدن پیش روی آدمی می‌نهد و انسان نیز باید در همان مسیر گام بردارد. در نظر شاعر وقتی شعله‌ای از خرد در قلب انسان روشن شود، هرگز در تاریکی جهالت گرفتار نخواهد شد (۱۹۹۲: ۱۸۲):

العقل يُوضِحُ لِلنُّسُكِ مَنهَجاً فَاحِذْ حَذْوَهُ
وَلَيْسَ يُظْلِمُ وَ قَلْب وَ فِيهِ لِبِ جُدَهُ

خیام نیز عقل‌مداری را روشنگر راه انسان می‌داند (۱۹۹۱: ۲۱۵):

هر گو رقمی ز عقل در دل بنگاشت یک لحظه ز عمر خویش ضایع نگذاشت
یا در طلب رضای ایزد کوشید یا راحت خود گزید و ساغر برداشت

با این همه خیام عقل محض را در درک پدیده‌ها ناکافی و در ادراک برخی امور عاجز می‌شمارد و زبان به ناتوانی و نکوهش محدودیت آن می‌گشاید.

به اعتقاد ابوالعلاء هر گاه عقل برای ادراک خداوند کنکاش کند، هرگز نخواهد توانست به اسرار الهی دست یابد. کسی که با داشتن عقل بخواهد به مسائل شرعی و تفسیر آنها بپردازد، عاجز خواهد شد و چنانچه اصرار به آن داشته باشد، دروغگو است (۱۹۹۲: ۲۶۰):

مَتَى عَرَضَ الْحِجَى لِلَّهِ ضَاقَتْ مَذَاهِبُهُ عَلَيْهِ وَإِنْ عَرَضْنَهُ
وَقَدْ كَذَبَ الذِّي يَغْدُو بِعَقْل لِتَصْحِيحِ الشُّرُوعِ إِذَا مَرَضْنَهُ

خیام نیز صراحتاً عقل را در راه‌یابی به برخی امور ناکارآمد می‌داند (۱۹۹۱: ۱۹۱):

هر چند دلم ز عشق محروم نشد کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
اکنون که به چشم عقل در می‌نگرم معلوم شد که هیچ معلوم نشد

خیام و ابوالعلاء در مسائلی که عقل به‌گفته حقیقت و عمق معنای آن راه نمی‌یابد، همچون سرنوشت انسان پس از مرگ، درک اسرار ازل، برزخ و مسائل مربوط به روز قیامت، گاه دچار شک و تردید می‌شدند و در پاسخ به پرسشها جوابی جز "لا آدری" (نمی‌دانم)

نداشتند. "لا ادری" نتیجه شک آن دو و بی پاسخ ماندن سؤالاتشان درباره مرگ و سرنوشت انسان پس از مرگ است که در این خصوص هرگز به یقین نرسیده بودند. ابوالعلاء ابهامات خود را با عقل در میان می‌گذارد، اما پاسخ قاطعی دریافت نمی‌کند (۱۹۹۲: ۲۵۳):

سَأَلْتُ عَقْلِي فَلَمْ يُخْبِرْ فَقُلْتُ لَهُ سَلُّ الرِّجَالَ فَمَا أَفْتُوا وَلَا عَرَفُوا
(چون از عقلم پرسیدم و پاسخی از او نشنیدم، به او گفتم از مردان عاقل بپرس. اما آنان نیز هیچ نمی‌دانستند و اظهار نظری نکردند).

خیام هم به ناتوانی عقل در برابر ذات مطلق کردگار و اسرار ناپیدای ازل اذعان دارد (۱۹۹۱: ۷۷):

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من

۴. مادی بودن جسم و لطافت روح

هر دو شاعر اعتقاد به مادی بودن جسم انسان، خاک شدن تن آدمی و دگرذیسی آن به اشکال گوناگون دارند و معتقدند که تن آدمی از چهار عنصر اصلی تشکیل شده است. ابوالعلاء در این باره می‌گوید (۱۹۹۲: ۳۲۳):

هَذِهِ الْأَجْسَامُ تُرَبُّ هَامِدٌ فَمِنَ الْجَهْلِ افْتِخَارٌ وَأَشْرٌ
جَسَدٌ مِنْ أَرْبَعٍ تَلَحَّظَهَا سَبْعَةٌ رَاتِبَةٌ فِي اثْنِي عَشَرَ
(این بدن‌ها خاکی و بی حرکت است. از جهالت آدمی است که به آن افتخار کند و بی‌بالد. این بدن از چهار عنصر تشکیل شده است که هفت برج از دوازده برج آسمانی در آن تأثیر می‌گذارند).

برای خیام نیز آن سوی ماده چیزی نیست. «دنیا در پی به هم پیوستن ذرات پدید آمده و بر اساس اتفاق کار می‌کند. این روند پیوسته و همیشگی است. از این رو انسان هیچ بیم و امیدی ندارد و در نتیجه امتزاج چهار عنصر و تاثیر کواکب پیدا شده است. روح مانند کالبد مادی است و پس از مرگ نمی‌ماند» (هدایت، ۱۳۴۲: ۴۵). از این رو خیام ابیاتی را در همان مضمون شعر معری می‌سراید (۱۹۹۱: ۸۳):

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی و ز هفت و چهار دایم اندر تفتی
خیام و ابوالعلاء بر خلاف جسم، روح و جان انسان را پاک و لطیف می‌دانند و معتقدند
که با پیوستن به جسم ناپاک می‌گردد. ابوالعلاء جسم را زمینی و روح را آسمانی می‌شمارد
(۱۹۹۲: ۳۹۱):

و الجِسم لا شکَّ أَرْضِي، و قد وُصِلتْ به لطائفِ عالها مُعاليها
(بی شک جسم زمینی است و روحی که به آن پیوسته، لطیف دارد و از آسمانها آمده
است).

خیام نیز سر منشأ روح را از عالم پاک علیا می‌داند (۱۹۹۱: ۲۹۱):
روحي که منزه است ز آلايش خاك مهمان تو آمده است از عالم پاک
هر دو شاعر معتقدند که روح از جسم جدا خواهد شد. با این همه از سرنوشت روح
پس از جدائی بی‌خبرند. ابوالعلاء از جایگاه روح لظهار بی‌اطلاعی می‌کند (۱۹۹۲: ۲۷۰):
الرُّوحُ تُنْأى، فَمَا يُدْرى بِمَوْضِعِها و فِي التُّرابِ - لعمري - يُرْفَتُ الجَسَدُ
(روح دور می‌شود و هیچ کس از جایگاه آن اطلاعی ندارد. قسم به جان خودم که این
جسم در خاک می‌آرامد).

خیام نیز برای نفس ماهیتی مادی و دریایی قائل است (۱۹۹۱: ۱۰۴):
نفسیست پدید آمده از دریایی وانگاه شده به قعر آن دریا باز

۵. مرگ اندیشی

جهان پس از مرگ همواره برای آدمی عالمی ناشناخته بوده است. خیام نیشابوری و
ابوالعلاء معری از جمله شاعرانی هستند که تأملات بسیاری در باب زندگی و مرگ دارند.
این دغدغه فکری آنها گاه به صورت پوچ انگاشتن دنیا و فناپذیری انسان در اشعارشان
جلوه گر است. در واقع محوری‌ترین اندیشه فکری هر دو شاعر را می‌توان در اندوه ناشی از
یاد مرگ و حسرت زوال آدمی خلاصه کرد. از این رو به زندگی نگرشی آکنده از خشم و
نفرت دارند و به همه چیز با دید سیاهی و بدبینی می‌نگرند. هر دو شاعر نابودی مطلق و نیستی
را بر زندگی ترجیح می‌دهند و معتقدند که تولد و مرگ آدمی از روی اجبار اتفاق می‌افتد.

اما آنچه بین نگرش آن دو تمایز ایجاد می‌کند، شیوه برخورد آنان با مقوله زندگی و مرگ است. ابوالعلاء پیوسته و بی‌پرده از مرگ می‌نالند و عقیده خود را درباره حیات و مرگ اینگونه بیان می‌کند (۱۹۹۲: ۳۹۳):

خَرَجْتُ إِلَى ذِي الدَّارِ كُرْهًا وَ رَحْلَتِي إِلَى غَيْرِهَا بِالرُّغْمِ وَاللَّهُ شَاهِدٌ

(از روی اکراه این دنیا آمده‌ام و رفتنم به سرای آخرت نیز از سر اجبار است. خداوند را در این باره گواه می‌گیرم).

با این رویکرد است که برخی وی را جبرگرا دانسته‌اند (شرف‌الدین، ۱۴۰۵: ۱۶۶). در واقع اعتقاد به اندیشه حاکمیت جبر در زندگی و مرگ یکی دیگر از وجوه تشابه میان دیدگاه اعتقادی آنهاست. خیام نیز اعتقاد دارد که به اجبار در این دنیا گام نهاده است (۱۹۹۱: ۸۹):

گر آمدنم به من بُدی نامدمی ورنیز شدن به من بدی کی شدمی؟

زندگی و مرگ دو نشانه از نشانه‌های بلا و محنت خیام و ابوالعلاء بشمار می‌رود. چه، در اعتقاد آن دو زندگی همواره با شقاوت، درد، رنج و بدبختی همراه است. مرگ نیز به عنوان پدیده‌ای رازگونه در اعتقادات آن دو تجلی می‌یابد و حاصلی جز اضطراب، سردرگمی و ناامیدی برای انسان ندارد. ابوالعلاء حیات را مایه خستگی و مشقت بشر می‌داند. شاید این امر ریشه در زندگی سخت او داشته باشد. در حقیقت ابوالعلاء چنان مقهور فنا و نابودی اجباری شده که فکر ممات، شهد شیرین معیشت و حیات را در کامش تلخ می‌سازد (۱۹۹۲: ۱۷۶):

تَعَبٌ كُلُّهَا الْحَيَاءُ فَمَا أَعْجَبُ إِلَّا مِنْ رَاغِبٍ فِي ازديادِ

(زندگی سراسر مشقت‌بار و خسته کننده است. در تعجبم از کسانی که وابستگی و میل شدیدی به آن و تحمل سختیهایش دارند).

خیام نیز سخت از زندگی مایوس و دل‌آزرده است (۱۹۹۱: ۵۹):

مائییم در او فتاده چون مرغ بدام دلخسته روزگار و آشفته مدام

سرگشته در این دایره بی‌در و بام نا آمده بر مراد و نارفته بکام

مرگ در اعتقاد خیام و ابوالعلاء پایان زندگی است و بزرگترین درد بشر به شمار می‌رود. هر کس در چنگال آن اسیر گردد، امیدی به بازگشت و رهایی از دام مرگ نخواهد

داشت. در حقیقت سرانجام ناگزیر هر تولدی، به مرگ منتهی می‌شود. با آنکه مرگ بخشی از نظام هستی است و جزء لاینفک زندگی هر موجود زنده‌ای به شمار می‌آید، ولی هراس از این قانون قطعی طبیعت پیوسته ذهن آدمی را به خود مشغول ساخته و همواره از این مسئله در رنج بوده است. ابوالعلاء مرگ را درد مشترک همه انسانها می‌داند که هرگز از آنها رخت بر نمی‌بندد. شاعر نیز امیدی ندارد که خداوند این درد را مداوا سازد (۱۹۹۲: ۱۷۱):

والموت داء البرایا لا یفارقها و ماتؤمل أن الله شافیها
خیام نیز درباره مرگ بسیار تأمل دارد و آن را به مثابه پایان زندگی انسانها از هر صنف و سنی می‌شمارد (۱۹۹۱: ۱۹):

عمرت چو دوصد بود چه سیصد چه هزار زین کهنه سرا برون بر ندد ناچار
گر پادشهی و گر گدای بازار این هر دو به یک نرخ بود آخر کار
در بسیاری از موارد می‌توان به یگانگی آبخورها و منابع فکری دو شاعر پی برد؛ بیم از فناپذیری و ترس از نابودی، مؤلفه‌های اعتقادی مشترک را در اشعار خیام و ابوالعلاء تشکیل می‌دهد. ابوالعلاء مرگ را پایان رنجها و مشقتهاى انسان می‌داند (۱۹۹۲: ۱۵۴):

لا یرهب الموت من كان امرء فطناً فإن فی العیش أراءً وأحداثاً
(انسان زیرک از مرگ هراسی ندارد. زیرا که زندگی سراسر مصیبت بار است).
اما خیام نگاهی متفاوت به مقوله مرگ دارد و آن را پایان لذت‌های زندگی بشر می‌پندارد (۱۹۹۱: ۴۰):

با سر و قدی تازه‌تر از خرمن گل از دست منه جام می و دامن گل
زان پیش که ناگه شود از باد اجل پیراهن عمر ما چو پیراهن گل
از آنچه گفته شده دریافتیم که ابوالعلاء سروده‌های مرگ‌مدارانه فراوانی دارد و اندوه ناشی از فناپذیری سراسر دیوان لزومیات او را تاریک کرده است. با کندکاو در اشعار خیام هم می‌توان اندوه و حسرت دامن‌گیر از مرگ و فناپذیری را دید و هم خوشباشی و اغتنام فرصت، در شعر او نمود پیدا می‌کند. شاید برای خیام، تظاهر به خوشی نوعی سرپوش گذاشتن به اندوه ناشی از حقیقتی تلخ به نام مرگ باشد که در سراسر اشعارش سایه انداخته

است. شاید هم در نظر او شادی و دم را غنیمت شمردن بالاترین معنا برای زیستن باشد. در واقع شاعر مخالف گوشه گیری، غفلت و خمودگی است. از این رو همواره از انسان می‌خواهد از فرصتها استفاده کند، غم گذشته را نخورد و از آینده‌ای که هنوز نیامده، هراسی نداشته باشد. با این حال فکر اعتقادی خیام بر خلاف معری، بدبینانه و پوچ نیست. هدف خیام از نزدیکی با مرگ آن است که انسان را وادارد تا اندکی از روزمرگی‌ها فاصله بگیرد و از خواب غفلت بیدار سازد.

۶. اعتقاد به قضا و قدر

هر دو شاعر به امر قضا و قدر اعتقادی راسخ دارند و خود را تسلیم حکم تقدیر می‌دانند. ابوالعلاء عقیده دارد که تقدیر و سرنوشت را با هیچ مقیاسی نمی‌توان سنجید. از این رو به قضای الهی رضایت می‌دهد. در واقع آشکارترین دیدگاه اعتقادی ابوالعلاء جبر است که در صدد اثبات آن برمی‌آید و از آن دفاع می‌کند. به عقیده او جبر بر سراسر زندگی عملی انسانها سایه گسترانیده است (حسین، ۱۹۹۱: ۳/۶۰۸). شاعر در این باره می‌گوید (۱۹۹۲: ۳۵۸):

رَضِيَ بِقَضَاءِ رَبِّكَ، فَهَوَ حَتْمٌ
وَلَا تُظْهِرُ لِحَادِثَةٍ، وَجُومًا

(به قضای الهی رضای باش که آن حکم قطعی است. به خاطر حادثه‌ای که رخ داده است، خشمگین مباش).

خیام نیز جبر و سرنوشت را تغییرناپذیر می‌داند و به انسان توصیه می‌کند که در برابر تقدیر الهی تسلیم باشد. به اعتقاد شاعر همه هستی در برابر تقدیر کرنش می‌کند. گستره قضا و قدر همه جانداران را فرا گرفته و بر زندگی آنان سیطره یافته است. از این رو شاعر چاره‌ای جز تن سپاردن به امر قضا در پیش روی خود نمی‌بیند (۱۹۹۱: ۱۶۱):

تن را به قضا سپار و با درد بساز
کاین رفته قلم ز بهر تو ناید باز

۷. بی اعتباری دنیا

خیام و ابوالعلاء دیدگاه مشترکی نسبت به دنیا و ناپایداری آن دارند. آنان دنیا را سرای بدبختی و مرگ را پایان شقاوتها می‌دانند و زبان به نکوهش دنیا می‌کشایند. آن دو معتقدند غمهای دنیا بسیار بیشتر از شادیها و نعمتهای آن است. دنیا نخست با منظری زیبا رخ می‌نماید

و برای جلب دوستداران خود به آنها نعمت‌های فراوان می‌بخشد. اما پس از اندکی آن را به مکر و نیرنگ باز می‌ستاند. از این رو ابوالعلاء زندگی را شکنجه و مرگ را موجب آسایش از عذاب دنیوی می‌پندارد (۱۹۹۲: ۲۰۲):

حِیَاتِی تَعْدِیْبَ وَ مَوْتِی رَاحَةً وَ کُلُّ ابْنِ اَنْثِی فِی الثَّرَابِ سَجِیْنٌ
(زندگی‌ام شکنجه و مُردنم آسایش است. هر انسانی سرانجام در دل خاک زندانی خواهد شد).

خیام نیز سخنانی قریب به این مضمون دارد (۱۹۹۱: ۱۸۹):

چون حاصل آدمی در این دیر دو در جز دردِ دل و دادن جان نیست دیگر
خرم دل آنکه یک نفس زنده نبود و آسوده کسی که خود نژاد از مادر
با این وجود دنیا در سراسر دیوان دو شاعر در هاله‌ای از سیاهی و بدبختی قرار دارد. آنان هیچگاه از شادی سخن نمی‌گویند، مگر آنکه به دنبالش انبوهی از غم سرازی می‌شود. به اعتقاد آنان در دنیا پستی و بلندی، خیر و شر، غم و شادی بسیار وجود دارد و همین موضوع را علت عدم دلبستگی خود به دنیا می‌دانند. دنیاگریزی و مضامینی از این دست که عمدتاً جزء موضوعات تکراری است، بسامد بالایی در سروده‌هایشان دارد. همچنین اظهارات دو شاعر متکی بر اندیشه و عقاید درونی و اثر مستقیم انفعالات نفسانی آنهاست.

۸. رستاخیز روز قیامت

اعتقاد به حشر و نشر از دیگر نکاتی است که خیام و ابوالعلاء هر دو به آن پرداخته‌اند. اما از آنجا که مقوله عالم پس از مرگ از حیثه نظارت عقل خارج است، دو شاعر در این باب دیدگاه متناقضی در اشعار خود داشته‌اند. گاه آن را اثبات و گاه انکار می‌کنند و جز تردید، تحیر و سردرگمی نتیجه‌ای عاید آنان نمی‌گردد. ابوالعلاء ادعان می‌کند که توان پرده برداشتن از این راز مبهم و دیرین را ندارد (۱۹۹۲: ۹۶):

أَمَّا الصُّحَابُ فَقَدْ مَرُّوا وَمَاعَادُوا وَ بَيْنَنَا بِلِقَاءِ الْمَوْتِ مِيعَادُ
سِرِّ قَدِیمِ أَمْرٍ غَیْرِ مُتَّضِحٍ فَهَلْ عَلَی كَشْفِنَا لِلْحَقِّ إِسْعَادُ؟
(اما یاران رفتند و دیگر باز نگشتند. حال آنکه میان ما برای ملاقات با مرگ وعده‌ای

مقرر گردیده بود. مرگ رازی است قدیمی، مبهم غیرشفاف. آیا ما برای کشف حقیقت کامیاب می‌شویم؟

خیام نیز راه مرگ را غیر قابل بازگشت می‌داند (۱۳۷:۱۹۹۱):

بسیار بگشتیم بگرد در و دشت اندر همه آفاق بگشتیم بگشت
از کس نشنیدیم که آمد، زین راه راهی که برفت راه رو بازنگشت
خیام و ابوالعلاء بسیار در سروده‌های خود از کیفیت حشر و نشر و چگونگی برانگیخته شدن انسان پس از مرگ سخن گفته‌اند. اما این سخنان هرگز به نتیجه واحدی دست نمی‌یابد و حکایت از تردید و تحیر دو شاعر در این مقوله دارد. آنان از یک سو منکر این حقیقت مسلم شده‌اند و از سوی دیگر سعی در اثبات آن دارند. ابوالعلاء گاه با اذعان به مسئله حشر و نشر، آن را نشان از قدرت لایزال الهی می‌داند. اما گاه به‌رغم آنکه به قدرت الهی ایمان دارد و می‌داند خداوند قادر به برانگیختن مجدد اجساد در روز قیامت است، اما چون از درک و فهم آن عاجز است، او را به انکار وامی‌دارد (۳۸۷:۱۹۹۲):

ما أقدِرُ اللهَ أَنْ تُدعى بریته مِنْ تُرِبِهِمْ فَيَعُودُوا كَالذِّیْ كَانُوا
(چقدر خداوند مقتدر و تواناست! که بندگانش را از اعماق خاکی که در آن مدفون شده‌اند، فرا می‌خواند تا به شکل پیشین خود باز گردند).

در اشعار خیام نیز گاه نشانه‌هایی از انکار روز قیامت و گاه اثبات آن دیده می‌شود (۱۲۱:۱۹۹۱):

دارم گنهی که پشت ایمان شکند بازار تمام بت پرستان شکند
بار گنهم اگر به میزان سنجند ترسم که به روز حشر میزان شکند
ای رب تو کریمی و کریمی کرمست عاصی ز چه رو برون ز باغ ارم است
با طاعتم ار ببخشی این نیست کرم با معصیتم اگر ببخشی، کرم است

۹. شک و بدینی

یکی دیگر از مضامینی که در سروده‌های هر دو شاعر به چشم می‌خورد، بدینی است که آن نتیجه یأس از زندگی است. ابوالعلاء در بدینی تندروتر از خیام است. او تنها تاریکی‌های زندگی را می‌بیند و هیچ نکته‌ای او را شاد نمی‌کند. دامنه شک و تردید خیام و ابوالعلاء گاه

آنچنان توسعه می‌یابد که حتی تعاملات و روابط اجتماعی آن دو را در برمی‌گیرد. از این نظر هر دو شاعر در وادی تحیر و سرگردانی به سر می‌برند و همواره از یافتن دوست و معاشرت با دیگران امتناع دارند. شاید از آن رو باشد که هر دو شاعر متهم به کفر و زندقه شده بودند و از سوی مردم بسیار گزند و دورویی دیدند. بدین سبب نسبت به هموعان و محیط اطراف خود بدبین هستند. ابوالعلاء به مردم بدگمان‌تر از آن بود که بخواهد دوستی پیدا کند و یا به کسی اعتماد داشته باشد. حسّ بدبینی بر سراسر اشعار ابوالعلاء به خصوص بر دیوان لژیومیاتش سایه افکنده است. وی این دیوان را پس از بازگشت از بغداد سرود؛ جایی که در آنجا با انواع تهمت‌ها، حسادت‌ها و تعصبات روبرو بود. همه این مسائل در ابوالعلاء احساس شکست پدید آورد و به تقویت حسّ بدبینی در او انجامید. از این رو شاعر پیوسته زبان به ملامت مردمان و روزگار خود می‌گشاید (۱۹۹۲: ۹۶):

لَحَا اللَّهُ قَوْمًا إِذَا جِئْتَهُمْ بِصِدْقِ الْأَحَادِيثِ قَالُوا كُفْرًا
 (خداوند نابود کند قومی را که چون سخنان صادقانه مرا بشنوند، می‌گویند کفر است).

خیام نیز از این موضوع بسیار ناله بر می‌آورد (۱۹۹۱: ۱۲۲):

گر من ز می مغانه مستم، هستم گر کافر و بت پرستم، هستم
 هر طایفه‌ای به من گمان دارد من زان خودم، چنانکه هستم، هستم
 ابوالعلاء از معاشرت با دوستان خود احساس ناخرسندی می‌کند (۱۹۹۲: ۱۰۹):
 أَمَا الْأَنَامُ فَقَدْ صَاحَبْتَهُمْ زَمَانًا فَمَا رَضِيَتْ مِنَ الْخَلَانِ مَصْحُوبًا
 (مدتهاست که با مردم همنشینی داشته‌ام. پس در میان جمع دوستان، از مصاحبت با هیچ
 همدمی احساس رضایت نکردم).

خیام نیز مردمان را از معاشرت با اهل زمانه خویش برحذر می‌دارد (۱۹۹۱: ۴۳):

آن به که در این زمانه کم‌گیری دوست با اهل زمانه صحبت از دور نکوست
 آن کس که ترا به جملگی تکیه بر اوست چون چشم خرد باز کنی دشمنت اوست
 در نتیجه هر دو شاعر پیوسته در جستجوی یار صمیمی و محرم اسرار برآمده‌اند. اما هرگز آرزویشان تحقق نیافت. زیرا یاران آن دو از صفت رازداری به دور بوده‌اند. از این رو خیام و ابوالعلاء پیوسته به شکوه از روزگار می‌پردازند و از عکس‌العمل ناخوشایند آن

می‌نالند. ابوالعلاء در ابیاتی از خلف وعده روزگار سخت گلایه دارد (۱۹۹۳: ۱۹۷):
یا دَهْرُ یا مُنْجِزِ اِيعَادِهِ و مُخْلِيفِ الْمَأْمُولِ مِنْ وَعْدِهِ
(ای دهر! ای آنکه به وعده‌های خود عمل می‌کنی! در حالیکه نسبت به آنچه که انسان
امید رسیدن به آن را دارد، خلف وعده می‌کنی).

ظلم و ستم روزگار نیز سخت خیام را دل‌آزرده و خشمگین ساخته است (۱۹۹۱: ۵۹):
ای دهر بکرده‌های خود معترفی در زاویه جور و ستم معتکفی
از مهمترین عوامل اشتراک میان مبانی اعتقادی این دو شاعر، شیوه نگرش آن دو نسبت
به زندگی و احوال روزگار است. آنان از اوضاع زمانه خود که آشوب، فتنه‌گری، بیداد،
ستم‌گری و جنگ سراسر آن را فراگرفته بود، نالیده‌اند. هر دو شاعر از تضاد و برخورد
اندیشه‌ها، جهل، فساد اخلاقی، ریا و تزویر رنج می‌بردند و براین باور اصرار داشتند که مرگ
در هر حال بهتر از زندگی ذلت بار است. ابوالعلاء در این باره می‌گوید (۱۹۹۲: ۹۲):
رَغْبِنَا فِي الْحَيَاةِ لِفَرَطِ جَهْلٍ وَ فَقَدْ حَيَاتِنَا حَظَّ رَغِيبٍ
(به زندگی از سر جهالت و نادانی علاقمند شدیم، در حالی که از دست دادن زندگی
شانس بزرگی برای ما به حساب می‌آید).

خیام نیز در این باب اینگونه می‌سراید (۱۹۹۱: ۷۷):
خرم دل آنکه یک نفس زنده نبود و آسوده کسی که خود نژاد از مادر
هر دو شاعر مردم را ریاکار، خائن و بی‌وفا می‌دانند. ابوالعلاء همه انسانهای روی زمین
را ریاکار می‌شمارد (۱۹۹۲: ۶۰۳):

و كُلِّ مَنْ فَوْقَ الثَّرَى خَائِنٌ حَتَّى عُدُولِ الْمَصْرِ مِثْلُ اللَّصُوفِ
(همه کسانی که بر روی زمین زندگی می‌کنند، خائن هستند، حتی حاکمان عادل مصر
همچون دزدان‌اند).

خیام نیز از بی‌وفایی مردم زمانه‌اش داد سخن می‌دهد (۱۹۹۱: ۳۸):
از من رمقی به سعی باقیمانده است و ز صحبت خلق بی‌وفایی مانده است

نتیجه‌گیری

از آنچه درباره بن‌مایه‌ها و زیرساخت‌های اعتقادی خیام نیشابوری و ابوالعلاء معری گفته شد،

درمی‌یابیم که:

هر دو شاعر تحت تأثیر اوضاع نابسامان روزگار خود شعر سروده‌اند. وجود تشابهات فراوان اعتقادی و لفظی در سروده‌های آن دو از فطرت مشترک انسانی، تشابه نگرشهای مذهبی و تاثیرپذیری آنان از منابع فکری و علمی یکسان سرچشمه می‌گیرد. از سوی دیگر در برخی موارد نشان از تاثیر مستقیم ابوالعلاء بر اندیشه‌های فکری خیام دارد. باید پذیرفت که خیام با فیلسوف معرّه ملاقات داشته و تحت تاثیر افکار او قرار گرفته است. یا حداقل دیوان ابوالعلاء را مطالعه کرده و از مضامین شعری او در سروده‌هایش سود جسته است. از این رو شباهت افکار و اندیشه‌های اعتقادی خیام به ابوالعلاء بسیار فراوان است.

شعر خیام و ابوالعلاء هر دو در پرده ضخیمی از یأس و بدبینی پیچیده شده است. ظاهر و باطن اشعارشان یک فلسفه را به تصویر می‌کشند. هر دو شاعر زبان به انتقاد مردم گشوده‌اند و به ملامت روزگار خویش پرداخته‌اند. چه، آن دو به لحاظ عقیدتی در نزد مردم به زندگه و کفر متهم بوده‌اند. در نتیجه خیام به تمام مردم به یک چشم می‌نگرد و در این قبیل امور با ابوالعلاء همگام است.

عقل‌مداری، خردورزی، یأس و نومیدی از سرنوشت انسان در این جهان و آن جهان، از ویژگی‌های بارز فلسفه فکری این دو شاعر بوده است. مطالعات نشان می‌دهد که هر دو به خدای یگانه ایمان داشته‌اند. اما به خاطر شخصیت عقل‌گرای خود، گاه در برخی مبانی فکری و عقیدتی دچار شک و تردید شده‌اند.

آن دو دیدگاه مشابه‌ای در زمینه مرگ و زندگی، امور متافیزیکی، حشر و نشر، بهشت و دوزخ داشته‌اند. با این تفاوت که ابوالعلاء معری در برخورد با مرگ دست و پای بسته به پیشباز نبودی می‌رود و دنیای خویش را به گورستانی متروک بدل می‌سازد. حال آنکه خیام نیشابوری با همه تلخی روزگار و ناخرسندی از دنیا، با شاهد خوش‌باشی ناپایدار، قدری به زندگی‌اش شیرینی و آسودگی می‌بخشد.

از این رو خیام، زندگی توأم با خوشی را دوست دارد و مردم را نیز به شادمانی دعوت می‌کند. اما در مقابل ابوالعلاء از زندگی اجتماعی گریزان است و مردم را به بیهوده شمردن زندگی این جهان و دنیاگریزی فرا می‌خواند.

فهرست منابع

۱. آقايانی چاووشی، جعفر، (۱۳۸۵)، *سیری در افکار علمی و فلسفی حکیم عمر خیام نیشابوری*، انجمن فلسفه ایران، تهران.
۲. ابن الأثیر، عبدالرحمان، (۱۹۸۵)، *نزهة الألباء في طبقات الأدباء*، به کوشش ابراهیم سامرائی، مکتبه المنار، زرقاء.
۳. ابن خلکان، شمس‌الدین ابوالعباس، (بی‌تا)، *وفیات الأعیان في أنباء أبناء الزمان*، به کوشش احسان عباس، دار الثقافة، بیروت.
۴. ابوالعلاء معری، احمد بن عبدالله، (۱۹۹۲)، *لزوم مالایزم*، به کوشش کمال یازجی، دار الجیل، بیروت.
۵. _____ (۱۹۹۳)، *سقط الزند*، دار صادر، بیروت.
۶. اونامونو، میگل، (۱۳۸۰)، *درد جاودانگی*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات ناهید، تهران.
۷. بستانی، پطرس، (۱۹۹۷)، *أدباء العرب*، دار الجیل، چاپ سوم، بیروت.
۸. بنت الشاطی، عائشه عبدالرحمن، (بی‌تا)، *مع أنبي العلاء في رحلة حياته*، دار المعارف، قاهره.
۹. جعفری، محمد تقی، (۱۳۶۵)، *تحلیل شخصیت خیام*، انتشارات کیهان، تهران.
۱۰. جندی، محمد سلیم، (۱۹۹۲)، *الجامع في أخبار أبي العلاء المعري و آثاره*، به کوشش عبدالهادی هاشم، دار صادر، بیروت.
۱۱. حبیبی، فاطمه، (بی‌تا)، *لغة أبي العلاء المعري في رسالة الغفران*، دار المعارف، قاهره.
۱۲. حسن‌لی، کاووس و سعید حسام‌پور، (۱۳۸۸)، «*کارنامه خیام پژوهی در سده چهاردهم*»، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۴.
۱۳. حسین، طه، (۱۹۹۱)، *من تاریخ الأدب العربي*، دار العلم للملایین، چاپ پنجم، بیروت.
۱۴. حنفی، عبدالمنعم، (۱۹۹۲)، *شخصیات قلقة في الإسلام*، دار الرشد، قاهره.
۱۵. حقی، احسان، (۱۹۸۷)، *عمر الخيام بين الكفر و الايمان*، دار النفاثس، چاپ دوم، بیروت.
۱۶. خیام، عمر، (۱۹۹۱)، *رباعیات*، به کوشش احمد صافی نجفی، مؤسسه البلاغ، بیروت.
۱۷. شرف‌الدین، خلیل، (۱۴۰۵)، *أبو العلاء المعري مبصر بين عميان*، مکتبه الهلال، قاهره.
۱۸. سیوطی، جلال‌الدین، (۱۹۷۹)، *بغية الوعاة في طبقات اللغويين و النحاة*، دارالفکر، بیروت.
۱۹. عریض، ابراهیم، (۱۹۶۶)، *رباعیات الخيام*، دار العلم للملایین، بیروت.
۲۰. فاخوری، حنا، (۱۹۹۱)، *الموجز في الأدب العربي و تاريخه*، دار الجیل، چاپ دوم، بیروت.
۲۱. فرزانه، محسن، (۱۹۷۵)، *خیام شناخت*، نشر خوشه. تهران.
۲۲. محمدی، محمد، (۱۹۹۵)، *الأدب الفارسی في أهم أدواره و أشهر أعلامه*، انتشارات توس، چاپ دوم، تهران.
۲۳. ناصر خسرو قبادیانی، (۱۳۷۰)، *سفرنامه*، به کوشش دبیر سیاقی، انتشارات زوار، تهران.
۲۴. هدایت، صادق، (۱۳۴۲)، *ترانه‌های خیام*، امیر کبیر، چاپ چهارم، تهران.
۲۵. یازجی، کمال، (۱۹۸۸)، *أبو العلاء و لزومیاته*، دار الجیل، بیروت.